

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۸۲-۱۵۹

رویکرد و روایت مورخان دوره نادر در قبال سلسله صفویه^۱

علی سالاری شادی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۹

چکیده

مورخان رسمی اغلب بخشی از حاکمیت و نوشته‌های آن‌ها مبین سیاست‌های نظام حاکم بوده و معمولاً می‌کوشند تا روایتی مطابق با نگرش‌های حکومت ارائه کنند. در این میان مورخان رسمی دوره افشاریه به دلیل پیچیدگی‌های سیاسی و مذهبی و درهم‌تنیدگی حوادث منجر به سقوط صفویه از جمله حکومت محمود و اشرف از یک سو و تحولات منتهی به ظهور نادر و رویکردهای خاص و متفاوت او در برابر صفویان از دیگر سو، در وضعیت بغرنجی قرار گرفتند که در مجموع روایت تاریخ و سقوط صفویان و موضع‌گیری نادر در قبال آن، برای آن‌ها دشوار بود. حال مسئله این است مورخان افشاریه در چنین شرایطی چگونه مناسبات نادر با میراث صفویه و مقابله‌جویی‌های وی با صفویان را روایت می‌کردند. به هر حال از سقوط صفویه تا شورای مغان مراحل طی شد که مورخان سلسله افشاری را با چالش چگونگی روایت و رویکرد مواجه کرد. نگارنده با روش توصیفی تحلیلی می‌کوشد نحوه روایت مورخان افشاریه درباره صفویان را در آن شرایط پرمسئله ارزیابی کند. مقاله به این نتیجه می‌رسد که مورخان افشاری ناگزیر نسبت به دوره صفویه با دیده تردید و انتقاد می‌نگریستند، زیرا نادر که تا حدی تصادفی با میراث‌دار صفویه یعنی طهماسب دوم همراه شده بود و همواره سودای عزل وی را در سر می‌پروراند و هر گاه اقتضا می‌کرد، صفویان را به چالش می‌کشید؛ بنابراین، مورخان افشاری ضمن تأیید منویات نادر و تأکید بر درستی عملکرد و استدلال وی در قبال صفویه، اغلب حاکمیت صفوی را محکوم و سرزنش می‌کردند.

کلیدواژه‌ها: مورخان، میرزاهدی خان استرآبادی، محمدکاظم مروی، محمدمحسن مستوفی، نادر، صفویه.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.42870.1651

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.7.3

۲. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخ فرهنگی، تهران، ایران. alisalarishadi@yahoo.com

مقدمه، طرح مسئله

برخی از مورخان هواخواه صفویه مانند محمدعلی حزین لاهیجی، میرزاخلیل مرعشی، ابوالحسن قزوینی و... در مقطع انقراض، جانشینان صفویان و به خصوص نادر را مردود، نمک‌به‌حرام و غاصب قلمداد کرده‌اند (حزین، ۱۳۳۲: ۹۷؛ مرعشی، ۱۳۶۲: ۸۲؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۹۱-۹۰). این مورخان به صراحت و با تعصب خاصی علاقه‌مندی خود را به حکومت صفویه ابراز داشته و نسبت به نادر و دیگر مدعیان غیر صفوی با دیده تردید و حتی عناد و دشمنی نگریسته‌اند، اما مورخان سلسله افشاری عکس ایشان رویکرد دیگری داشتند. این مورخان از جمله محمدمحسن مستوفی، میرزامهدی‌خان استرآبادی و محمدکاظم مروی به سان هم‌تایان پیشین و پسین، بیشتر مورخ و روایتگر رسمی حاکمیت نادر و منعکس‌کننده فضای فکری و رویکرد حاکمیت وی بوده‌اند.

در واقع نوشته‌های این مورخان رسمی بازتاب نقطه‌نظرات، تفکر، فرهنگ و خوانش حاکمیت از خود و دیگران است. ایشان بیشتر خوانش مدنظر حکومت از رخداد‌های تاریخی را بیان می‌کنند که با آن به نحوی ارتباط و مناسبت دارند (برای تفصیل بیشتر درباره مورخ رسمی و نوع نگرش و نگاه ایشان نک. ملایی، ۱۳۹۰: ۸۹).

مورخان رسمی و روایتگر افشاری نیز چنین رویکردهایی نسبت به حاکمیت نادر در پیش گرفتند، اما به دلیل درهم‌تنیدگی حوادث منجر به سقوط صفویه و ظهور نادر و حاکمیت او، مجبور به انتخاب موضع‌گیری‌هایی گاه محتاطانه و شاید توجیه‌گونه در قبال سلسله صفویه شدند، زیرا که از سقوط صفویه تا شورای مغان، وضعیت جدید و پیچیده‌ای ایجاد شد که این مورخان را وادار به انتخاب پاره‌ای مواضع می‌کرد. در این میان، مورخان افشاری زمانه نادر نیز در بررسی اوضاع مذکور به تبعیت از حاکمیت نادری به تبیین و توجیه‌هایی دست زدند. در این نوشته مسئله اصلی، نحوه رویکرد و مواجهه مورخان افشاری در قبال حاکمیت صفویه و مناسبات نادر با بقایای ایشان و توضیح و توجیه محکومیت و سرزنش صفویه از سوی نادر است.

باین حال، نکات ذیل در ارتباط با بحث نیازمند یادآوری است:

اول آنکه افشاریان از قزلباشان و بانیان حاکمیت صفوی بودند که جایگاهشان در این شرایط، اقتضای خود را داشت، از جمله سابقه همکاری، نوعی مسئولیت طرفینی بقایای صفوی و فرمانده افشاری را موجب می‌شد. همکاری طولانی تاریخی صفوی قزلباشی توقع احیا صفویه را توسط ایشان ایجاد می‌کرد. با وجود این، در حاکمیت نادر موقعیت قزلباشان به چند دلیل متزلزل شد: اول ناتوانی‌شان در محافظت از سلطنت صفویه بود که به تعبیر

استرآبادی «خورشید قزلباش منکسف» و رایت آن‌ها سرنگون شد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۳۱). گذشته از آن، نادر اهمیتی که برای قبایل ایران شرقی (افاغنه)، ازبکان و دیگر قبایل ایرانی لر، کرد، بختیاری و... قائل بود تا حدی باعث تردید و بدبینی قزلباشان شد که در نتیجه آن، اغلب مورخان افشاری سعی کردند تا کمتر به نقش و حتی طرح نام قزلباشان پردازند؛ از این رو، مورخان افشاری بر تاریخچه و حضور قبیله افشار در عهد صفویه توجهی نکردند؛ اما عکس آن، بر پیوند نادر با تیمور و نه صفویه اصرار ورزیدند. آن‌ها از فاتحه‌خوانی نادر بر روح تیمور (مروی، ۱۳۶۴: ۱۵/۱ به بعد) یا شباهت شمشیر و کمنند نادری با دولت تیموری و جنگیزی سخن گفته‌اند (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۵).

دوم اینکه نادر با وجود آنکه شیعه بود، صرف نظر از اختلاف نظری که در این باره وجود دارد (نک. شعبانی، ۱۳۵۹، ۱۱۳۲-۱۱۳۳؛ هنوی، ۱۳۸۳: ۶۹؛ بازن، ۱۳۶۵: ۴۲؛ همچنین درباره دلایل تشیع وی نک. اروجی و پروان، ۱۳۹۷: ۴۳)؛ اما از نظر سیاست مذهبی برخلاف صفویان در آن تعصبی نمی‌ورزید. بدین ترتیب، طبیعی بود تا نادر از ایدئولوژی صفویه فاصله گیرد و از اهمیت منازعات مذهبی بکاهد (پطروشفسکی، ۱۳۸۱: ۲۸۳؛ لکه‌هارت، ۱۳۴۴: ۳۸۷) و به همان نسبت اقوام ایرانی را بیشتر جذب اردوگاه خود کند؛ از این رو او سیاست مذهبی متفاوتی با رویکردی سنی‌گرایانه برگزید؛ از جمله،

الف. به دلیل فاصله‌گذاری با حاکمیت صفویه و جداسازی از فضای عقیدتی آن؛

ب. به دلیل مقابله با عثمانی با اتخاذ سیاست وحدت‌طلبانه که در آن صورت ناگزیر دست عثمانیان در طرح ادعاهای مذهبی بسته می‌شد؛

ج. اینکه نادر دل‌بسته و وابسته شمشیرزان قبایل اهل سنت افغان و ترکمن‌های سنی‌مذهب شد (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۰؛ هنوی، ۱۳۷۷: ۱۶۰؛ مینورسکی، ۱۳۸۱: ۲۸۳؛ آوری، ۱۳۸۷: ۵۲) که پاره‌ای از موفقیت‌های نظامی وی مرهون آن‌ها بود (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۴۶۷)؛ بنابراین، نادر تا حدی خود را ملزم به حرمت‌گذاری عقیدتی آن‌ها می‌یافت؛

د. اینکه نادر فردی حریص و قدرت‌طلب بود و نمی‌خواست به تشیع اکتفا کند که جغرافیای محدودی داشت؛ از این رو به همکاری اهل سنت با جغرافیای وسیع‌تری می‌اندیشید.

پیشینه تحقیق

درباره پیشینه تحقیق باید خاطر نشان کرد که مقالاتی چند به سان «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران پس از سقوط صفویه» که تنها به بحث انقراض صفویه از دیدگاه تاریخ‌نگاران از جمله مورخان افشاری پرداخته‌اند (رحیم‌لو و سالاری، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۹۱) و همچنین از مقاله

سالاری تحت عنوان «محمدکاظم مروی و عالم‌آرای نادر» یاد نمود که به صورت کلی به نقد آن کتاب پرداخته است (۱۳۸۳: ۷۲).

مقاله وثوقی مطلق تحت عنوان «تحلیلی بر خطابه‌های نادرشاه» (۱۳۷۸: ۱۷۷ به بعد) در نوع خود ارزشمند است. هرچند مقاله «بینش و روش محمدکاظم مروی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای نادری» (ناصری، ۱۳۹۶: ۱۷۰ به بعد) ارزش خاص خود را دارد، چندان مرتبط با بحث فوق نیست، اما مقاله گودرز رشتیانی تحت عنوان «دیباچه‌نویسی متون تاریخی افشاریه» (۱۳۹۰: ۳۷ به بعد) دارای اهمیت و حاوی نکات مهمی است، اما بحث وی متفاوت با مقاله حاضر و بیشتر در قالب مطالب سیاست‌نامه‌ای است. با این حال، هیچ‌کدام از نوشته‌های فوق پیشینه تحقیق به معنای مرسوم آن برای مقاله پیش‌رو نیستند.

مورخان نادری و رویکرد آن‌ها در قبال صفویه

به‌طور کلی حاکمیت نادر و سپس سلسله کوتاه‌مدت و بدون کروفر افشاری بعد از وی، مجال بیشتری برای تألیف آثار تاریخی نیافت؛ با این حال، اکثریت قریب به اتفاق نوشته‌های تاریخی دوره افشاری مربوط به حوادث پرسروصدای عهد نادر است که به‌طور کلی به دو دسته کلی تقسیم‌بندی می‌شوند، هرچند این دسته‌بندی تا حدی نسبی است.

دسته اول، مورخانی که در قلمرو و در دستگاه حاکمیت نادر یا نزدیکان و وابستگان وی دست به تألیف تاریخ زدند؛ مانند میرزاهدی استرآبادی، محمدکاظم مروی و محمدمحسن مستوفی (نک. ادامه مقاله)؛ بنابراین، مورخان مذکور در زمره مورخان رسمی یا حداقل نیمه‌رسمی دوره نادری‌اند. آن‌ها هر سه معاصر نادر و از نزدیک شاهد مستقیم یا با واسطه رخدادها بودند، هرچند تفاوت‌هایی با هم دارند؛ از جمله استرآبادی تا حدی گاهی گذرا به حوادث می‌پردازد و اما اطلاعات دقیقی درباره مناطق غربی به‌خصوص با عثمانی دارد، او همچنین به نسبت دو مورخ دیگر یعنی مروی و مستوفی از منزلت خاصی نزد نادر برخوردار بود، همین موقعیت پاره‌ای الزامات و اقتضائات را متوجه وی کرده است، درحالی‌که محمدکاظم مروی بیشتر جزئی‌پردازی می‌کند و اطلاعات بیشتری از شرق قلمرو نادری به‌خصوص خراسان به دست می‌دهد و از نزدیکان ابراهیم‌خان برادر نادر است، بنابراین کمی از رأس حاکمیت فاصله دارد.

در این میان، مستوفی حتی فرصت تألیف تاریخ تفصیلی دوره نادری را نیافت، بلکه از رهگذر تاریخ صفویه و سقوط آن و ظهور نادر به آن پرداخته است، با توجه به سرعت فروپاشی سلسله افشاری و سرنوشت بدفرجام سیاسی رضاقلی میرزا، وی نتوانست موقعیت

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۳

خاصی در حاکمیت نادری و افشاری کسب کند، به همین دلیل بود که قادر به تداوم نوشته تاریخی خود نشد، اما به هر حال، این سه مورخ بیشتر منعکس‌کننده نگرش‌ها و ملاحظات حاکمیت نادری بوده‌اند و دیگر مورخان این دوره، هیچ‌گاه موقعیت و پیوستگی آن‌ها را در حاکمیت نداشتند.

دسته دیگر مورخانی هستند که در قلمرو اصلی نادر نزیسته‌اند، بلکه اهل هند بودند و از دریچه حمله نادر به هند به موضوع پرداخته‌اند؛ مانند عبدالکریم کشمیری مؤلف *بیان وقایع* که پس از حمله نادر به هند، از سال ۱۱۵۲ تا ۱۱۵۴ در جرگه ملازمان نادر از جمله میرزا علی‌اکبر خراسانی درآمد و سپس از اردوی نادر جدا شد و به سفر حج رفت (کشمیری، ۱۹۵۰: ۳۱ و ۳۰). همچنین محمدشفیع طهرانی که در هند به تألیف دو اثر *تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)* و *مرآت واردات* دست زد، همانندی بیشتری با مورخان هوادار صفویه مقطع انقراض (مرعشی، حزین، قزوینی و...) دارد تا مورخان عصر نادری (طهرانی، ۱۳۶۹: ۱۷ و ۹ و ۵). در نتیجه، این مورخان به هیچ‌وجه در سطح مورخان دسته اول از منظر بیان رخدادها و عصر نادر نیستند (همان: نوزده و بیست) و حتی نمی‌توان آن‌ها را در زمره مورخان رسمی سلسله افشاری لحاظ کرد و نقطه نظراتشان به هیچ‌وجه بازتاب طرز تلقی و تفکر نادر نیست. پیداست که منظور بیشتر نویسنده مقاله، مورخان دسته اول هستند که در ذیل بررسی می‌شوند.

محمد محسن مستوفی صاحب *زیاده‌التواریخ* نخستین مورخ افشاری است که اثر خود را به اشاره فرزند نادر، رضاقلی میرزا، تألیف کرد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۳۷). او و خاندانش از کهن دیوان‌سالاران صفوی بودند (همان: مقدمه و ۱). مستوفی در حمله محمود به اصفهان حضور داشت (همان: ۱۸۵) و مأمور تهیه آذوقه برای دربار بود (همان: ۱۳۴) و بعد از سقوط صفویه به خدمت نادر و رضاقلی میرزا درآمد و مستوفی مشهود شد. او کتاب خود را در سال ۱۱۵۱ ق برای رضاقلی میرزا تألیف کرد (همان: ۲۲).

میرزا محمد مهدی استرآبادی مؤلف *جهان‌گشای نادری*، *درة نادری* و کتاب سنگلاخ مشهورترین مورخ عصر نادر است که از ابتدا به دلیل حسن نویسندگی به دربار صفوی راه یافت و تا مقام باغبان‌باشی نیز رسید (استرآبادی، ۱۳۶۸: سه). او بعدها به نادر پیوست و در مجلس وی به ضبط وقایع پرداخت (همان: ۴) منشی مکاتبات شورای مغان بود و رتبه منشی‌الممالک یافت (مروی، ۱۳۶۴: ۲/۴۵۷ و ۴۴۷).

آخرین سمت استرآبادی پیش از قتل نادر، عضویت در سفارت عثمانی به سال ۱۱۶۰ قمری است. نامی می‌نویسد میرزا مهدی و مصطفی خان شاملو که به سفارت استانبول رفته بودند به بغداد برگشتند که در همان حال، نادر به قتل رسید و میرزامهدی برخلاف

مصطفی خان بازگشت (موسوی نامی، ۱۳۶۳: ۳۲). با توجه به تألیف کتاب سنگلاخ (سال‌های ۱۱۷۳-۱۱۷۲) او حداقل تا سال ۱۱۷۳ در قید حیات بوده است (استرآبادی، ۱۳۶۶: هفت). تقرب استرآبادی به نادر و اطلاع از اغلب وقایع عصر، اثرش را سخت مشهور کرده است. اما مورخ مشهور دیگر افشاری، محمدکاظم از اهالی مرو، متولد سال ۱۱۳۰ قمری است که پاره‌ای از رخدادهای قبل از ظهور نادر در خراسان را دیده بود (مرو، ۱۳۶۴: ۱۵۷ و ۶۸/۱). پدرش در دستگاه ابراهیم، برادر نادر مسئولیت‌هایی داشت (همان: ۱/۲۰۶ و ۳۵). محمدکاظم در سن ۱۶ سالگی در مأموریت ابراهیم‌خان به گرجستان در دفترخانه وی مشغول به کار شد و با مرگ پدرش از آذربایجان به خراسان بازآمد (همان: ۲/۶۶۰). او در استقبال بازگشت نادر از هند حاضر بود (همان: ۲/۷۷۶-۷۸۵). مروی مدتی چند لشکرنویس و وزیر توپخانه و جباخانه سپاه خراسان شد (همان: ۳/۹۷۷ و ۲/۸۲۸).

در سی سالگی او، نادر به قتل رسید، دیگر از وی اطلاعی موجود نیست. کتاب *عالم‌آرای* وی، شرح تفصیلی ولادت، شباب و سلطنت نادر تا زمان قتل با نثری روان و ساده است. مروی برخلاف استرآبادی که از منشیان طراز اول است، از طبقه متوسطه و عادی بود و به کمی دانش و تحصیلات خود اعتراف می‌کند (همان: ۱/۲). او به نادر وابستگی خاصی نداشت و از نزدیکان ابراهیم‌خان و رضاقلی‌میرزا به حساب می‌آمد. نوشته او در قیاس با استرآبادی و مستوفی نیمه‌رسمی و دارای تفاوت‌هایی از جمله در دیباچه‌نگاری مذهبی آن است. از این سه مورخ افشاری، دو نفر یعنی مستوفی و استرآبادی از کارگزاران دوره صفویه بودند.

در ادامه روایت و رویکردهای این سه مورخ در سه سطح از جمله، دیباچه‌های غیرشیعی، نگرش کلی به حاکمیت صفویه و سقوط آن، نقش و رویه نادر در قبال آن‌ها بررسی خواهد شد.

الف. دیباچه‌های مورخان افشاری

دیباچه‌نویسی و دیباچه‌نگاری سابقه و قدمتی دیرینه دارد و آن مدخل و سرآغازی بر متن است؛ اما مهم آنکه دیباچه اغلب مورخان سلسله‌ای دودمانی منعکس‌کننده نگرش کلی حاکمیت است؛ از این رو، مورخان افشاری به دلیل شرایط موجود، دیباچه‌نویسی متفاوتی از دوره صفویه را به نگارش درآوردند.

مستوفی به حکم سابقه دیوانی، دیباچه‌ای (تحمیدیه، نعت و وصف) مملو از اصطلاحات دیوانی دارد. او گویا با تعمدی خاص و شاید برای گریز از دیباچه‌نویسی معمول عصر صفوی و درگیرکردن ذهن خواننده، چنین رویه‌ای را در پیش گرفت. او تحمیدیه‌ای مشحون به ده‌ها

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۵

تعبیر و آیات قرآنی نوشت که تا حدی در میان مورخان فارسی‌نویس بی‌همتاست، اما مهم آنکه، دیباچه او به‌خصوص بخش نعت آن با سنت دیباچه‌نویسی متون تاریخی عصر صفوی تفاوت آشکاری دارد.

دیباچه‌های مورخان صفوی کاملاً رویکرد و مضمونی شیعی و متعصبانه دارند، درحالی‌که رویکرد مستوفی متفاوت با آن‌هاست. او در موضعی از «گلسرخ دین مبین محمدی و غنچه رعناى رنگین ملت جعفری» یاد می‌کند که گویی بازتاب شورای مغان است (مستوفی، ۱۳۷۵: ۳۱).

او همچنین در نعت حضرت رسول (ص) می‌نویسد: «اعنی سید و خاتم انبیا و سرور اصفیا محمد مصطفی (ص)... دیده حق بین خود را به معالجه کحلالان... جلا داده، لعل رنگین اخلاص و محبت آل و اولاد طاهرین و خلفا راشدین و اصحاب منتجبین، اغصان شجره طیبه لقد رضی الله عن المومنین» (همان: ۳۳). مستوفی در موضعی دیگر از ائمه طاهرین و خلفای راشدین علیهم‌السلام یاد می‌کند (همان: ۳۸)؛ بدین سان، فضای نگرشی حاکمیت افشاری که نوعی تسنن‌گرایی یا حداقل نگرش دوگانه سنیانه‌شیعیانه بود، به‌شکل بارزی در دیباچه مستوفی منعکس شده است.

بنابراین، اولین موضع‌گیری متفاوت مورخان افشاری در قبال دوره صفوی در دیباچه‌نویسی مستوفی نمایان شد؛ زیرا در طول حاکمیت صفویان هیچ‌کدام از مورخان آن‌ها، در دیباچه و از بابت نعت و منقبت (و نه تاریخ خلفا) از خلفای راشدین و اصحاب یادی نکردند. در صورت هرگونه اشاره‌ای منظوری جزء رد، طعن و... نبوده است. نوشته مستوفی به دستور رضاقلی میرزا در فاصله سال‌های ۱۱۵۲-۱۱۵۱ پس از شورای مغان است (همان: ۳۷) که حداقل می‌رساند که نگرش فرزندان نادر متفاوت از وی نبوده است.

شایان ذکر است که مستوفی برخلاف مورخان صفوی بر پیوند صفویه با تشیع تأکیدی ندارد؛ مثلاً در بیان اعلام مذهب تشیع می‌نویسد: «شاه اسماعیل، سکه و خطبه به اسم ائمه طاهرین (ع) کرده و مردم آن ولایت (آذربایجان) را که به مذاهب مختلفه بودند، به مذهب اثنی‌عشری درآورد» (همان: ۴۹) که واضح است او با القای محدوده جغرافیایی تشیع به آذربایجان و بدون یادی از تغییر مذهب از تسنن به تشیع با جمله «مذاهب مختلفه» سعی در تقلیل آن تغییر دارد. این موضع‌گیری‌ها تفاوت اساسی با نگرش مورخان صفویه به‌خصوص با تأکید بر رسمیت تشیع توسط صفویه دارد.

اما موضع‌گیری استرآبادی به‌عنوان منشی و مورخ عهد نادری درباره صفویان، آشکارا تحت تأثیر حاکمیت نادر است. در راستای آن، استرآبادی در جهان‌گشای نادری از طرح هر نوع

دیباچه مذهبی (تحمیدیه و نعت) خودداری ورزید. در میان آثار تاریخی عصر، شاید این یگانه کتاب تاریخی فاقد دیباچه مذهبی است (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳). علت این امر را باید در تبعیت او از سیاست مذهبی نادر جست‌وجو کرد، زیرا سیاست مذهبی نادر متفاوت با صفویه و با تأکید بر تشیع و تسنن بود (همان: ۲۷۳ و ۲۶۹-۲۶۸)، اما استرآبادی در دیباچه دره نادر در نعت حضرت رسول(ص) از «خلفا العهد و خلفا العهد و باقی آل و یاران او که رحمت باران رحمت رب جلیل‌اند» یاد کرد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۷) که ترکیبی شیعیانه‌سنیانه است؛ از این بابت به‌سان مستوفی دیباچه‌ای ترکیبی با رویکردی بیشتر سنیانه دارد.

اما برخلاف آن دو، دیباچه مروی پس از نعت و وصف حضرت رسول(ص)، با درود و تحیات بر امام‌علی(ع) و بر احادیث «انا مدینه العلم، حدیث غدیر و منزلت» تأکید می‌کند. در نهایت بر اولاد اطهار آن حضرت به‌عنوان «پیشوایان معنی عرفان و راهنمایان سبیل هدایت» درود می‌فرستد (مروی، ۱۳۶۴: ۱/۱ به بعد). آنچه در دیباچه مروی چشمگیر است یادآوری احادیث مشهور در حق و منزلت علی(ع) است.

دیباچه مذهبی مروی بسیار کوتاه است و احتمالاً در راستای همان فضای عصر نمی‌خواست خود را چندان در تقابل با حاکمیت افشاری قرار دهد، اما به‌رحال تأکید وی بر امام‌علی(ع) در این دیباچه چندان دور از فضای مذهبی مدنظر نیست، چراکه نادر نیز در بحث وحدت دینی بر مقام امام‌علی(ع) تأکید می‌ورزید که مقبول هر دو فرقه بود و می‌توانست پایه وحدت باشد. مروی چون وابستگی مستقیمی به نادر نداشت، در ارائه دیباچه آزادتر از مستوفی و استرآبادی بود. او در متن کتاب از صفویه به‌عنوان مروجان اثنی‌عشریه یاد می‌کند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۶/۱).

بدین‌سان، مورخان افشاری با تأسی و تبعیت از سیاست نادر در دیباچه، ضمن پاسداشت سیاست مذهبی نادر، بر نگرش وحدت‌گرایانه دوره افشاری تأکید ورزیدند و حتی مروی نیز چندان خود را درگیر موارد فرقه‌ای نکرد. نهایت اینکه عصر صفویه تفاوت و حتی تضاد آشکاری دارند.

ب. نگرش مورخان افشاری به حاکمیت صفویه

مستوفی در بیان احوال سلسله صفوی، مطالب مورخان آن‌ها را با التقاط و خلاصه‌نویسی و گاهی همراه با اشتباهات (همان: ۴۳) آورده است. او به‌سان مورخان صفوی از نسب سیادت صفویان (همان: ۴۲-۴۱) یاد می‌کند و در احوال شاه‌اسماعیل جز بیان مختصر احوال و نبردهای وی نکته خاصی ندارد. همین روش را درباره سایر شاهان صفوی، از جمله شاه‌عباس دوم و شاه‌سلیمان به اختصار به کار گرفت (همان: ۱۱۱ به بعد)؛ بنابراین در اثر وی کاستی‌های فراوانی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۷

وجود دارد؛ مثلاً در تبیین احوال شاه‌عباس دوم مدعی است که تاریخ او را در جایی مضبوط ندیده تا تحریر کند. درحالی‌که آثاری چون *خُلد برین* و *عباس‌نامه* وجود داشته‌اند (همان: ۱۱۱).

به نظر می‌رسد تاریخ صفویه برای او چندان اهمیتی نداشت که با دقت و تفصیل بیان کند. مستوفی عجلولانه درصدد گذر از دوره صفویه به افشاری است و گویا تاریخ دوره صفویه، مقدمه تاریخ افشاری است. هرچند بخش افشاری آن نیز به سرانجام نرسید. اهمیت نوشته او درباره صفویان مربوط به عصر شاه سلطان حسین و موضع‌گیری‌های انتقادی او در قبال موضوع قندهار و ایالت خراسان است (همان: ۱۱۹). او از سقوط صفویه ناخرسند و مکرر محمود و اشرف را مردود و مطرود خطاب کرده است (همان: ۱۲۷ به بعد).

اما استرآبادی از همان ابتدا رویکردی انتقادی در قبال صفویه در پیش گرفت و بر نفی امتیاز نسب تأکید ورزید. مورخان صفویه همواره بر نسب سیادت آن‌ها تأکید داشتند، اما استرآبادی نه تنها نسب را به هیچ انگاشت، بلکه اعتبار نمودن به نسب را جزو پست‌ترین افتخارات دانست. او درباره نادر نوشت:

«نه مفخرتش به نسب است و نه مباحثش به سلطنت مکتسب، زیرا که به مدلول نص و کتاب این دو امر بر پیشگاه بلندهمتان نازل‌ترین پایه سلم و اعتبار است و پست‌ترین مرتبه از مدارج افتخار» (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۵ و ۲۶-۲۵).

او نادر را برگزیده الهی شمرد که در آن صورت دیگر طرح نسب معنا و ضرورتی نداشت. او معتقد است که بعد از لطف الهی، استظهار نادر به شمشیر خویش بود و نه حتی زور بازو و ایل و عشیره (همان: ۳۶). این بند دوم نیز رد وابستگی قبیله‌ای اوست؛ از این رو مورخان افشاری چون مستوفی و استرآبادی برخلاف همتایان قاجاری به تاریخچه ایل افشار نپرداختند.

استرآبادی در *دره نادری* نیز بر بی‌اهمیتی نسب تأکید دارد. او در یاد از قتل طهماسب و فرزندش ضمن اظهار تأسف می‌نویسد: «الواح نَسَب و نَسَب و اوراق حَسَب و حَسَب را چست حسب الحکم قضا از نقش بقا پرداخته و طریق فنا جست» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۵۰۵)، درحالی‌که دیگرانی چون قزوینی از مدعیان حاکمیت، غیر مرتضوی‌نسب با شگفت‌زدگی می‌نویسد سرداران با اینکه مرتضوی‌نسب نبودند، به داعیه برخاستند و خود را سلطان عصر شمردند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۲۹۷).

حال عکس ادعای امثال قزوینی، استرآبادی شمشیر و کمند نادری را به شمشیر تیموری و سلسله چنگیزی شبیه (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۵) یا «آهن تیغش با طالع تیموری قرین» دانست (استرآبادی: ۱۳۶۶: ۳۵). بدین سان او با عبور از حاکمیت صفوی، نادر و قدرتش را به تیمور و

چنگیزیان وصل و تشبیه کرده است.

اما در شورای مغان، نادر رویه و عملکرد صفوی را در دو زمینه مذهبی (تفرقه مذهبی) و ناتوانی صفویه در تسلط تاریخی بر سرزمین ایران (انشقاق و تجزیه ارضی ایران) مورد انتقاد شدید قرار داده است که استرآبادی همدلانه آن را با تفصیل آورده است. اصرار و تأکید استرآبادی بر موارد مذکور حکایت از آن دارد که وی به سان نادر نگرش انتقادی و سرزنش آمیزی نسبت به صفویه به خصوص از نظر ناتوانی سلطه ارضی تاریخی داشته است (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۴۷۴-۴۷۳). استرآبادی در موضعی دیگر می نویسد:

«اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابق به سلاطین ترکمان تعلق داشت که به سبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل به دولت عثمانی انتقال یافته است» (همان: ۵۲۹).

همان گونه که در ادامه خواهد آمد، مروی نیز چنین نگرش و بیانی دارد. استرآبادی همدل با نادر، رویه مذهبی شاه اسماعیل را که آن را مایه نزع و انشقاق امت دانست، مورد حمله قرار داده و از قول نادر می نویسد:

«از زمان رحلت حضرت رسول، چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده که هند و روم و ترکستان همگی به ایشان قایل اند و در ایران نیز سابقاً همین مذهب رایج و متداول بود، شاه اسماعیل صفوی در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود، آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک، به علاوه آن سب و رفض که فعل بیهوده و مایه مفاسدات در السنه و افواه عوام و اوباش جاری کرده، شرر شرارات بر چخماق زده، برهم زنی برانگیخت و خاک ایران را به خون و فساد آمیخت» (همان: ۳۴۹).

استرآبادی در تداوم امر شورای مغان نوشت:

«نادر طی حکمی که به تمام بیگلربیگیان، حکام، سادات، علما و فضلاء ممالک محروسه از دربند تا پیشاور صادر گردید که در آن شاه اسماعیل به خاطر اغراض نفسانی متهم به انشقاق و نزع امت گردید» (همان: ۴۷۵). همچنین در وثیقه نامه علمای عراق و خراسان عملکرد شاه اسماعیل (همان: ۴۹۴)، به عنوان اشاعه دهنده سب و رفض محکوم و رد شد (همان: ۵۲۸ و ۴۹۸).

به حال استرآبادی به تبعیت از نادر، بارها از شاه اسماعیل انتقاد کرده است. با این حساب، رویکرد استرآبادی در قبال صفویه بسیار چالش برانگیز و محکومیت کلیت حاکمیت صفوی بود؛ زیرا او معتقد است که شاه اسماعیل به دنبال اغراض دنیوی و نفسانی جمعی عوام کالانعام را پیرو خود کرد و از دین آبا و اجدادی دست کشید (همان: ۳۷۵-۳۷۲). بدین سان،

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۶۹

استرآبادی برخلاف تعریف و تمجیدهای مورخان عصر صفوی، شاه اسماعیل را تو بیخ و سرزنش کرد، چرا که باعث قتل نفوس مسلمین شد (همان: ۳۹۳-۳۸۸ و ۱۶۹). استرآبادی با جدیت بر نظر انتقادی نادر علیه صفویه که با رویه مذهبی باعث جدایی و انشقاق ارضی ایران شدند، تأکید دارد.

اما نظر و موضع‌گیری مروی به‌رغم تفاوت‌هایی اندک، در بیشتر موارد شباهت خاصی با استرآبادی دارد. ابتدا باید گفت که مروی در مواردی به صفویان اظهار علاقه می‌کند. از جمله او از شاه اسماعیل، شاه‌طهماسب و شاه‌عباس که به‌زعم وی در خراسان با شکست ازبکان و کوچاندن قبایل به آن سامان امنیت ایجاد کردند، تعریف کرده است (مروی، ۱۳۶۴: ۵/۱-۴) که صرف‌نظر از صحت و سقم آن، هویدا است که از منظر محلی‌گرایی خراسانی به آن پرداخته است. گذشته از این ارزیابی محلی‌امنیتی، مروی به فضای اجتماعی‌قبیله‌ای در سقوط صفوی و ظهور نادر توجه کرده و به نقش عوامل مؤثر قدرت اعم از قبایل قزلباش و غیر قزلباش مانند قبایل افغان، الوار، بختیاری و اکراد پرداخته است. او آن‌ها را به دو دسته قزلباشان و خراسانیان از یک سو و سایر قبایل ایرانی اعم از افغان، اکراد، الوار، بختیاری و... تقسیم کرد که بازتابی از تنوع حاکمیت چندگانه نادر است. مروی صرف‌نظر از تعصب شدید خراسانی مروی، تمایل خاصی به قزلباشان دارد و عکس آن، از قبایل غرب و جنوب ایران (عراقیان) و قبایل شرقی ایرانی (افغانه) سرزنش و انتقاد می‌کند (همان: ۲۰۲/۱ و ۱۴۳ و ۱۱۸ و ۹۴ و ۶۸-۶۷ و...).

قزلباشی دوستی وی به‌دلیل سیطره فضای حاکمیت صفویه بر ذهن اوست که گویی غیر قزلباشان بیگانه و غیر قابل اعتمادند. حال عکس وی، طهرانی مورخ دیگر افشاری، با ناخرسندی از خراسانیان، به هواداری از عراق عجم پرداخت (سالاری شادی و رحیمو، ۱۳۸۳: ۱۰۳). هرچند باید با احتیاط گفت که به‌زعم مروی، ایرانیان همان قزلباشان هستند. در واقع از آنجایی که قزلباشان و صفویان به‌سان دو قلو و هم‌زادند، همراهی و تمایل وی به قزلباشان به‌دلیل صفویه‌دوستی اوست، باین‌حال مباحث او فاقد انسجام بوده و خالی از تناقض نیست.

پ. مورخان افشاری - سقوط صفویه و مناسبات نادر با بقایا و میراث آن

سقوط صفویه در چندین مرحله صورت گرفت، سقوط واقعی به دست محمود و مراسم خاک‌سپاری توسط نادر انجام یافت. حاکمیت صفوی به‌دست محمود در اصفهان ساقط، اما شبح بی‌رنگ و نیم‌سایه‌ای از آن با نماد لرزان طهماسب و فرزندش عباس تا شورای مغان در حد اسمی بی‌مسموم داشت. به‌هرحال از سقوط صفویه تا شورای مغان مراحل طی شد که مورخ افشاری ناگزیر به شرح انقراض صفوی پرداخت و چگونگی گذر از آن به افشاریه

که بررسی خواهد شد.

مستوفی انتقال حاکمیت از صفوی به نادر را درست و مقدر فرض کرده و علل انحطاط و انقراض آن را با پراکندگی برشمرد؛ از جمله انحطاط صفویان را از شاه سلیمان دانست که سفاک، دائم الخمر و عیاش بود و افراد با تدبیر را به قتل رساند و عهد قحط‌الرجالی را آفرید (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۳). گذشته از آن، وی عامل تقدیر را نیز مهم دانست (همان: ۱۳۹ و ۱۲۶). از جمله در موضعی می‌نویسد:

«با وجود آنکه از ابتدای دولت و به سبب نارسایی اقبال و عدم اتفاق و اصرار بر نفاق همگی امرا و ارکان دولت بی‌مأل و کارگزاران جهالت آمال و تقدیرات قادر ذوالجلال بر انقراض آن دولت سریع‌الزوال، هر روزه امری حادث و سانحه‌ای واقع می‌گردید که مبنی و مشعر بر انهدام اساس دولت و اختلال امور سلطنت و تشویش و برهم خوردگی انتظام و مهام ملک و ملت بود» (همان: ۱۵۸).

او در انقراض صفویه بر تقدیر و آیه شریفه «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» تأکید دارد؛ اما آن به منزله نادیده‌انگاری عوامل دیگری چون امرای نمک‌به‌حرام، امنای دولت نافرجام و اهل اصفهان بد معاش نیست (همان: ۱۵۹-۱۵۸). او بر عیاشی‌های دربار صفوی و نقش مردم اصفهان به عنوان عوامل مهم اصرار دارد. مستوفی درباره معاودت سلطان حسین از قزوین به سال ۱۱۳۳ نوشت:

«اهل اصفهان شهر را چراغان کردند و در کمال اطمینان به عیش و عشرت مشغول گردیدند... گویا هرگز قندهاری و هراتی و افغانی نبود» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۷).

مستوفی با اشاره به بی‌کفایتی طهماسب دوم و اطرافیان او، پس از شکست از عثمانی می‌نویسد با وجود شکست در حین ورود به اصفهان، شهر را برای وی چراغانی کردند (همان: ۱۵۷-۱۵۶)، به هر حال در اصفهان صرف نظر از شکست یا پیروزی جشن و چراغانی برپا بود و این عادت دیرینه آن دیار در عصر صفوی شد؛ لذا در اغلب نوشته‌های مورخان، اصفهانیان نیز یکی از علل سقوط صفویه شمرده شده‌اند (آصف، ۱۳۵۲: ۱۳۰ و ۶۲). کمپفر سال‌ها پیش نوشت با وجود آنکه صفویان از ازبکان در خراسان شکست خوردند؛ برخلاف آن واقعیت، در اصفهان جشن پیروزی گرفتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۰-۷۹).

مستوفی در موضعی به عاملی خاص در سقوط صفویه نیز اشاره می‌کند؛ اینکه فتحعلی خان، فرمانده صفوی برای تهیه ملزومات به سمت هرات «قنادیل و ظروف طلا و نقره سر کار آستانه مقدسه (رضوی) را قرض نمود، عرض کردند که یمن ندارد، قبول نیفتاد. بالاخره همان سبب انقراض این شده» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۹). مستوفی در موضعی دیگر در یک جمع‌بندی،

تقدیر الهی، فقدان فردی لایق در خاندان صفوی و رضایت مردم از نادر را عامل انقراض شمرده است (همان: ۱۶۶).

مستوفی مانند استرآبادی دربارهٔ طهماسب و همکاری متقابل با نادر، بیشتر به فعالیت‌های دوگانه و متفاوت آن‌ها یعنی درایت و کفایت (نادر) و ناکارآمدی و بی‌کفایتی طهماسب و اطرافیان او یاد می‌کند (همان: ۱۵۷-۱۵۶). مستوفی همچون مروی و استرآبادی، چهره‌ای بی‌کفایت و ناتوان از طهماسب ارائه کرد که پس از شکست از عثمانیان، به عیش و عشرت پرداخت؛ از این رو نادر، وی را بازخواست نمود و با زمینه‌چینی اطرافیان سست‌عنصر، وی را متقاعد به عزل کرد. قزلباشان نیز با هدایت نادر به عزل وی رضایت داد (نک. همان: ۱۵۶ به بعد). او انحلال صفوی را در شورای مغان و عزل شاه عباس سوم دانست.

اما استرآبادی، نیز به‌سان مستوفی سقوط صفویه و ظهور نادر را در دایرهٔ تقدیر تبیین و همچنین آن را در راستای مقابله با ستم‌کیشان و اجرای عدالت دانسته است (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳ و ۱). او در بیان اوضاع نابسامان عصر به تشریح اوضاع ملوک‌الطوایفی اواخر صفویه و ظهور نادر پرداخته است (همان: ۲۵-۴). استرآبادی تا حدی مانند مروی بر قدرت اجتماعی قبایل و نقش آن‌ها واقف است؛ با این حال، او بیشتر بر وقایع نزدیک به عصر سقوط صفویه که به‌زعم او زمینه‌های انقراض شدند، تمرکز دارد؛ از جمله، بی‌رسمی و بی‌اعتدالی گرجیان در قندهار (همان: ۷)، بی‌توجهی به غلزایی‌ها و ابدالیان (همان: ۸-۷) شورش ترکمانان استرآباد تابع خوارزم، شورش‌های لزگیان و ملک محمود سیستانی، دخالت‌های عثمانی (همان: ۱۴-۱۰)، وجود و حضور امنای ساده‌لوح، ناتوانی حاکمیت در جذب و همکاری محمود (همان: ۱۶)، عدم وجود نظامیان باتجربه، استفاده از روستاییان و بازاریان بی‌تجربه در جنگ (همان: ۱۶)، آشفته‌گی دربار و عدم کنترل بر امور (همان: ۱۸).

او همچنین اعضای دولت طهماسب دوم را سبک‌مغز، سخت‌دل و سست‌رأی خوانده که عملکردشان منافی مصلحت بود (همان: ۱۰۵) که شباهت خاصی با بیان مستوفی دارد. او با توجیهاتی می‌نویسد: «که هر روز اموری چند از مکمن غیب جهت تضييع اسباب آن دولت جلوۀ ظهور می‌یافت» (همان: ۱۰۵). او در درۀ نادری بر تقدیر و منسوخ‌شدن نسخهٔ سلسلهٔ صفوی و انتقال سلطنت از آن دودمان به والا، به مدلول «ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثله» تأکید دارد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۶۹-۳۶۸). حال استرآبادی عکس بیان وضعیت منحن صفوی، از ظهور و توفیقات نادر در خراسان با اتکا به رؤیایی (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۹۰-۸۹) و با اشاره به آیهٔ مبارکه «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» یاد می‌کند (همان: ۱۰۴).

استرآبادی برخلاف مروی که مواردی چون عزل طهماسب را به تفصیل بیان کرد، بیشتر

سیاست رسمی نادر را توضیح می دهد. استرآبادی نیز چون مستوفی در اختلافات نادر و طهماسب در خراسان، بیشتر از درایت نادری و خامی و دهن بینی طهماسب یاد می کند (همان: ۸۵ به بعد).

استرآبادی ضمن مقصر جلوه دادن اطرافیان طهماسب، مدعی است که نادر آن ها را منع و تأدیب کرد؛ اما حاصلی نداشت (همان: ۱۰۵-۱۰۴). او همچنین از اخلاص نادر و نفاق طهماسب یاد می کند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۹۳). او با کنایه می نویسد امر ونهی طهماسب از دولت سرا بیرون نمی رفت، هر چند پیک جهانگیری ارسال می کرد و نادر نیز تحمل و مراعات می کرد (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۱۰۵). شیوه بیان استرآبادی در مناسبات نادر و طهماسب تا حدی روان شناسانه است. او بدون عجله با درنگ، مرحله به مرحله از بی کفایتی و اخلاص طهماسب در کارها یاد می کند تا خواننده متقاعد شود که نادر بی تقصیر و خالی از ذهن و صبور بوده است (همان: ۱۰۶).

از طرفی، اختلاف اساسی حول اولویت بندی بعدی است که نادر موضوع ابدالیان هرات را اولی می شمرد، در حالی که شاه طهماسب دلش اندر هوای اصفهان و چهارباغ بود (همان: ۱۰۶-۱۰۵). طبیعی است که منطق و نظر نادر صائب تر بود. اختلاف نادر و طهماسب پس از نبرد مهمان دوست در نتیجه گفت و گویی زبانه کشید که استرآبادی بدون اشاره به جزئیات آن، تنها از تلخی (الحق مر) سخنان نادر در برابر طهماسب یاد کرده است (همان: ۱۳۴-۱۳۳).

از این مقطع طرح های نادر علیه طهماسب شروع شد. او پس از شکست اشرف در مورچه خورت و بدون نابودی کامل اشرف، با صحنه سازی بازگشت به خراسان را اعلام کرد. استرآبادی معتقد است طهماسب در قبال حرکت نادر به خراسان قلباً راغب بود، اما از اختلال امور و حضور اشرف وحشت داشت؛ بنابراین با اصرار از نادر خواست تا اتمام کار اشرف صاحب اختیار باشد (همان: ۱۴۶-۱۴۴)، نادر گویا با شرایطی از جمله واگذاری خراسان به ضمیمه قندهار، یزد، کرمان، سیستان و مازندران و... به وی و پیشنهاد وصلت با خاندان صفوی قبول نمود (همان: ۱۵۷ و ۱۴۵ و ۱۴۴).

جالب آنکه شاه طهماسب موافق دو پارگی مملکت بود و پیشنهاد کرد طی عهدنامه ای، کار عراق و آذربایجان بر عهده او و جناب نادری مملکت جداگانه (خراسان و...) داشته باشد که ما را به آن کاری نباشد (همان: ۲۲۵ و ۱۷۹). شکست طهماسب از عثمانیان و قرارداد عجولانه با آن ها، او را به آخر خط رساند و نادر ضمن رد قرارداد، آن را سند عزل وی کرد (همان: ۲۳۳-۲۳۲ و ۲۲۹-۲۲۶).

استرآبادی عزل طهماسب را کوتاه و رسمی بیان کرده که نادر از در ملایمت و باده گساری

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۳

وارد شد، اما در حین مذاکره برای عدم دخالت پهماسب در امور به توافق نرسیدند که نادر به وی خاطر نشان کرد که چرا پادشاه همه جا برای ما مخالف و با مخالف ما موافق است (همان: ۲۴۸-۲۴۷). استرآبادی خاطر نشان می‌کند بعد از این گفت‌وگو، اعیان و اکابر از نادر خواستند تا سررشته مملکت و سلطنت را عهده‌دار گردد؛ چراکه پهماسب اهلیت و شایستگی آن را ندارد (همان: ۲۴۸-۲۴۷). بدین سان، استرآبادی بدون آنکه نادر را طالب سلطنت نشان دهد، او را به آن نزدیک کرده است (همان: ۲۴۸). هرچند استرآبادی همیشه نمی‌تواند میل و رغبت نادر را نادیده انگارد. این مسئله، در نهایت منجر به عزل پهماسب و نصب فرزند هفت‌ماهه او تحت عنوان شاه‌عباس سوم شد (همان: ۲۴۸).

استرآبادی در شورای مغان از بی‌میلی نادر برای کسب سلطنت یاد می‌کند و از قول وی در اجتماع صد هزاری نفری می‌نویسد: «حال بعد از استرداد ولایات مغصوبه، این باغ را به آن باغبان ارزانی دارد و خود در کلات و ایبورد به عزلت و انزوا خواهد رفت» (همان: ۳۴۶) و پهماسب و عباس یا هر شایسته‌ای را طلب دارید به سلطنت بردارید. استرآبادی می‌نویسد همگی آن جماعت عرض کردند که امروز پادشاهی حق آن حضرت است (همان: ۳۴۸).

او خود به‌عنوان محرر، نامه‌های شورای مغان به تفصیل مروی به آن نپرداخته، بلکه به اختصار نوشت که نادر رویه رد و انکار کسب سلطنت در پیش گرفت و جماعت حاضر بر پذیرش وی اصرار کردند (همان: ۲۴۹). نتیجه اینکه، این مردم بودند که پیشنهاد انحلال صفویه و اعطای سلطنت به نادر دادند.

اما محمدکاظم مروی همانند مستوفی و استرآبادی سقوط صفویه و ظهور نادر را به قاعده تقدیر و چرخ برین حواله داد که هر روز به کام یکی است (مروی، ۱۳۶۴: ۷۳۴/۲ و ۳۱۵ و ۲۴۲ و ۲۲۵/۱-۲۲۴). از طرفی مروی نسبت به نادر با دیده تحسین، توقیر و هواخواهی شدید می‌نگرد و از طرفی هواخواه قزلباشان نیز هست که نماد صفویه بودند.

او احتمالاً چندان متوجه این تضاد و تناقض نیست که شاید گریزی از آن نبود، اما برخلاف علاقه مروی به قزلباشان، نادر نه تنها به آن‌ها علاقه و اعتمادی نداشت، بلکه حداقل سایر قبایل ایرانی اعم از افغانه، اکراد و الوار و بختیاری‌ها را بر آن‌ها ترجیح می‌داد. این نکته‌ای متضاد و متناقض در اثر مروی به‌خصوص درباره موضع‌گیری او در قبال صفویه و نادر است. براساس تصور مروی این قبایل غیرقزلباشی چون غلزایی‌ها و ابدالی‌ها باعث سقوط صفوی شدند و سایر قبایل عراق عجم، فارس و آذربایجان اعم از کرد، لر و بختیاری هم حمایتی از صفویان نکردند (همان: ۲۷/۱) که در مجموع گویی این قبایل در یک تباری طبیعی باعث سقوط صفویه شدند.

او می‌نویسد هیچ حمایت و امدادی نرسید (همان: ۳۰/۱)؛ از طرفی، وی با تحسین از جان‌فشانی قزلباشان جراری که به فرماندهی فتح‌علی خان قاجار خود را به اصفهان در محاصره رساندند، یاد می‌کند (همان: ۲۸/۱-۲۷)، اما در توجیه شکست آن همه جان‌فشانی، به موارد طبیعی باد و طوفان توسل جسته است (همان). در واقع ارزیابی وی از قبایل در گرو حمایت یا عدم حمایت از صفویان است. از این جهت ملک محمود سیستانی را که از کمک به صفویه خودداری کرد، نامرد و فریب‌خورده دنیا خطاب کرده است (همان: ۳۸/۱-۳۷).

او همچنین متوقعانه انتظار دارد شاهزادگان صفوی مانند طهماسب میرزا و صفی میرزا که به نحوی از اصفهان خارج شدند «شاید غلامان و عقیدت‌اندیشان طوایف قزلباش بر سر ایشان جمعیت و در دفع تسلط افغانه نمایند» (همان: ۳۲/۱) مورد حمایت مردم قرار گیرند. باین حال، به زعم او، صفی میرزا به میان قبایل لر رفت و حتی عثمانیان را در همدان شکست داد و خطبه و سکه به نام او زدند، اما خوانین و سران قبایل لر «از آن در خوف و هراس افتادند که اگر اندک استقلالی پیدا کند، یک تن از ما را زنده نخواهد گذاشت» (همان: ۳۴/۱).

در ادامه و در نهایت طی توطئه‌ای توسط همان خوانین و سران قبایل بختیاری و لر به قتل رسید (همان). صرف نظر از صحت و سقم انتساب صفی میرزا به صفویه و کیفیت اقدامات او، بیشتر مطالب مروی حالتی قصه‌گونه دارد؛ اما مهم در این میان، بینش قزلباش‌گرای وی است که حتی شکست شاهزاده را به دلیل عدم حمایت و خیانت بختیاری‌ها و لرها دانسته است. برخلاف ادعای مروی، مستوفی که خود در محاصره اصفهان حضور داشت، از طهماسب دوم به عنوان تنها شاهزاده‌ای که از محاصره رهایی یافت، خبر می‌دهد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۴-۱۷۳).

مروی با تفصیل بیشتری مدعیان مجعول و منسوب به خاندان صفوی را برای اثبات حضور ملموس صفویان و هواخواهی از آن‌ها آورده است (همان: ۴۷/۱ به بعد). او در مجموع نسبت به اقوام و قبایل ایرانی نظری منفی دارد و در موضعی می‌نویسد لر و بختیاری از عقل بدورند (همان: ۴۷/۱). به زعم مروی اغلب مردم مقصرند چون با وجود آنکه همگان ریزه‌خوار صفویان بودند، آن‌ها را یاری نرسانند؛ از جمله مروی از عرایض مخفیانه تعداد زیادی از اهالی به محمود شاه افغان و همکاری پنهان با آن‌ها در حین محاصره اصفهان یاد کرده است (همان: ۵۲/۱).

مروی سلطنت را حق خاندان صفوی و برای سایرین حقی غیر از اطاعت قائل نیست. این موضوع را طی نامه‌ای منسوب به نادر در خطاب به اشرف افغان پس از نبرد مورچه خورت بیان کرده که بیش از آنکه نظر نادر باشد، نگرش مروی است (همان: ۱۱۵/۱-۱۱۴) چراکه در همین نامه مجدد تأکید می‌کند که دست‌درازی به سلسله‌علیه صفویه به اعجاز خیرالانام به

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۵

جزای اعمال بدفرجام گرفتار و به مرض مالیخولیا (منظور محمود) گرفتار شد (همان). او قبل از اختلال روحی محمود، به‌رغم صحت و سقم آن، یاد می‌کند و آن را منتسب به اعجاز ائمه و کرامات باطن اولاد شیخ‌صافی‌الدین کرده بود (همان: ۳۱/۱)

مروى حداقل در ابتدا القا می‌کند که گویی نادر تداوم و احیاگر صفویه است (همان: ۱۲۱/۱-۱۱۹). او در روزگار پسین که نادر، طهماسب را عزل کرد، گرفتار نگرانی شد؛ زیرا در میانه دو راهی گزینش قرار گرفت. او تاکنون از صفویه دفاع و مخالفان آن‌ها را با بدترین کلمات توصیف کرده بود، حال نادر صاحب سلطنت و قدرت شد. با این وجود، مروی انتخاب خود را کرد و نادر صاحبقران را برگزید و محق شمرد و سلسله‌علیه صفویه را نه تنها به فراموشی سپرد، بلکه انتقادات تندی علیه آن‌ها طرح کرد.

او با تأکید بر نقش فتنه‌گرانی که ذهن نادر را نسبت به طهماسب آشفته کردند، نه تنها نادر را تبرئه کرد؛ بلکه وی را بر حق خواند. او طهماسب را متأثر از القائات معیرالممالک و سران قبایل ترکمان دانست که اغوا شده بود تا جایی که اعلام کرد که لشکر به خراسان برده دمار از قبیله افشار و نادر بدکار برآورد (همان: ۲۲۸/۱-۲۲۹). پس از آن مروی حملات تند خود را با شدیدترین عبارات نثار طهماسب می‌کند: «وی شب‌وروز در مقام بی‌عاری و بی‌ناموسی درآمد، به می خوردن و فسق و فجور کردن اشتغال دارد» (همان: ۲۲۹/۱).

مروى موضوع مناسبات نادر با طهماسب بعد از شکست وی از عثمانیان را بیان می‌کند که پس از آن با بی‌کفایتی به عیاشی و خوش‌گذرانی پرداخت، نادر نیز آن را بهانه اعتراض خود کرد و اما گروه سوم اطرافیان طهماسب نیز دو دسته بودند: عده‌ای مشوق وی در تقابل با نادر و دیگری که سروسری با نادر داشتند (همان: ۲۳۳-۲۲۹/۱).

در این میان نادر معترضانه به سمت اصفهان حرکت کرد و طهماسب از اصفهان خارج و حتی درصدد پناه‌گرفتن در فارس یا رشت یا لاهیجان برآمد (همان: ۲۳۰/۱). گویی برای طهماسب تاریخ تکرار شد، چندین سال پیش بود که با وضعیتی کم‌وبیش شبیه به آن از اصفهان خارج شد. نادر مانع از خروجش شد، زیرا که احتمالاً در مناطق دیگر آلت دست عده‌ای می‌شد، لذا با ملایمت او را مطمئن کرد و غرض حضور در اصفهان را تدارک مصاف با عثمانیان دانست (همان: ۲۳۰/۱)، اما نادر و اطرافیانی از طهماسب، او را تشویق کردند که با آسودگی مانند گذشته در کاخ‌های اجدادی بساط عیش و نوش را بگستراند.

طهماسب با ذوق‌زدگی یا شاید از سر ناچاری و بدبختی به افراط تمام به لهو و لعب پرداخت. نادر بزرگان را شاهد اعمال ناهنجار او گرفت که آن‌ها به عزل وی نظر دادند و حقیقه و مهر شاهی را از وی ستاندند تا به نادر بسپارند که هرطور صلاح دیدند، اقدام کنند

(همان: ۲۳۱/۱-۲۳۰).

مروی از قول طهماسب از مرحمت سلسله صفویه نسبت به رعیت و سپاه یاد می‌کند و به اطرافیان هشدار می‌دهد نادر چنان شما را مکافات کند که عبرت للعالمین شوید (همان: ۲۳۱/۱)، اما پاسخ حسن‌علی‌خان معیرالممالک از سیاست‌بازان روزگار به طهماسب این بود: «تا بوده این جهان به کام یک نفر نبوده و چنین بوده» (همان: ۲۳۲/۱). مروی در ادامه می‌نویسد که طهماسب به ناچار جیقه و تاج شاهی را به امرای مذکور داد و آب حسرت از دیده گهربار فروریخت (همان: ۲۳۳).

لذا نادر، شاه‌عباس سوم، نوزاد طهماسب را به شاهی برداشت که مضحکه‌ای بیش نبود، در حین مراسم، طفل در گهواره به گریه افتاد و تعبیر طنزگونه نادر از گریه او، اوج خیمه‌شب‌بازی بود (همان: ۲۳۴/۱-۲۳۳).

از همان ابتدای کار، نادر هیچ علاقه‌ای به صفویان از جمله طهماسب و شاه‌عباس سوم نداشت و این را برای سرگرمی دیگران دستاویز کرده بود تا کار سروسامان گیرد. دیگر احدی یارای مخالفت نداشت و مقدمات شورای مغان را فراهم کرد. او در گفت‌وگو با نزدیکان از تعیین تکلیف سلطنت گفت: «الحال، مملکت را پادشاه صاحب وجودی ضروری است» (همان: ۴۴۶/۲). طرح چنین موضوعی آشکار می‌کند که وی مطلق آن شاه، طفل را به حساب نیاورد.

مروی به سخنان حسن‌علی‌خان معیرالممالک باز می‌گردد (همان: ۴۴۷/۲). پس از آن به دستور نادر، استرآبادی منشی‌الممالک نامه‌ای دال بر امر مشورت برای بزرگان ایالات ارسال گردانید (همان). در ادامه گفت‌وگویی را میان نادر و برادرش طرح کرده که بیشتر بازتاب اغراق‌های معمول وی است که به‌رغم علاقه به نادر، نیم‌نگاهی هم به صفویان دارد. در این گفت‌وگو ابراهیم‌خان وکیل مدافع خاندان صفوی می‌شود. نادر در خطاب به برادر می‌گوید: مرارت زیادی کشیده‌ام چه مانعی دارد که سکه و خطبه به نام من شود که شاید تا انقراض عالم دوام داشته باشد (همان: ۴۴۹/۲). ابراهیم مخالفت کرد که جهت دو روزه دنیای غدار قصد حیات اولاد آن سلسله و الاتبار نباید کرد و... امروزه چون رستم دستان... همه را مسخر کرده‌اید... چه ایراد دارد که مجدد طهماسب شاه را به سریر خلافت نشانده و تهمتن تاج‌بخش شوید» (همان).

مروی می‌نویسد که نادر از سخنان برادر برآشفت و با استناد به تاریخ گفت: «اگر پادشاهی به حَسَب ارث می‌بود، می‌بایست پیشدادیان اکنون نیز پادشاه باشند... سلطنت به ارث و میراث نیست، به غلبه است» (همان: ۴۵۱/۲-۴۴۹). نادر در ادامه گفت: «بعد از آن شاه‌اسماعیل خروج

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۷

کرد... بعد از آن محمود افغان آمده، دولت به آن منتقل شد» (همان: ۴/۵۵۲). درحقیقت نادر، محمود را براندازنده صفویه می‌داند که البته مطلبی درست است. حال توقع سخت از نادر آن است که حاکمیت منقرض شده صفوی را مجدد احیا کند که بیشتر به طنز شبیه است (همان: ۴/۵۳۳).

مروی با بیان این گفت‌وگو هدفی جز بیان اعتراف به سلطنت نادر ندارد. پس از آن مکالمه، همگان به اتفاق عرض کردند: ما را نادر پادشاه و صاحب اختیار است (همان). هرچند ندهایی چون صدای میرزا ابوالحسن ملاباشی هم شنیده می‌شد که مگر چاره‌ای به جز راضی شدن داریم؟ (همان: ۲/۵۵۵-۵۵۴). برخلاف ندای نجیف ملاباشی، صدای سران قبیله افشاری به بلندی شنیده می‌شد: «طایفه افشار هشتاد هزار خانواده‌ایم کی راضی می‌شویم که پادشاهی بر دیگری قرار گیرد» (همان: ۲/۵۵۵)؛ بنابراین، مروی نوعی گفت‌وگوی طرفینی را از ابتدا تا انتهای محفل مغان آورده که در نهایت سلطنت با شرایطی به نادر واگذار شد. به هر حال مروی در میانه این نقل و انتقال سلطنت حرکت می‌کند تا اینکه با نقل ماده تاریخ «الخیر فی ما وقع» و اشعاری، بر آغاز سلطنت نادری صحنه گذاشت (همان: ۲/۵۵۷).

حال مروی به همان شیوه پیشین نظر مخالفان را برای ایجاد تعادل آورد که بردیم از مال از جان طمع که سرایندگان آن به امر نادر به قتل رسیدند (همان). به‌رغم این مطالب، مروی علاقه خاصی به نادر دارد که میزان آن را باید در ابتدای بحث شورای مغان دید که با نهایت اغراق از نادر یاد می‌کند که کمتر صفت و شأنی در وصف او را نادیده می‌گیرد (همان: ۲/۴۴۵).

او در ادامه، یادآوری می‌کند که دیگر ایام صفویه گذشته است (همان: ۲/۴۴۶). حال مروی برای توجیه اقدام نادر و بی‌اعتباری صفویه از قول ریش سفیدان و بزرگان می‌نویسد: «چون مدتی بود در نواحی عراق و در میان اردوی پادشاه صفوی (طهماسب) بودیم، هرچند ملاحظه نمودیم که روشنی در چراغ آن خاندان ظاهر شود، معلوم و مفهوم نمی‌شد» (همان: ۱/۲۱۸). نتیجه اینکه مروی از عدم اقبال مردم از صفویه تأکید کرده است.

اما نکته بسیار مهم آنکه مروی همانند استرآبادی با تأکید بر درستی مواضع نادر در قبال عثمانیان، ضمن حمله به صفویه به دلیل ناتوانی از تصرف و ضبط تمام ممالک ایران، از قول نادر خطاب به عثمانیان تذکر تاریخی و هشدار می‌دهد که وی را با صفویه اشتباه نگیرند؛ چراکه صفویه موجب انشقاق و تجزیه ارضی ایران شدند.

مروی می‌نویسد: «قبل بر اینکه پادشاهی ایران به سلاطین ترکمانان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم، هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود، بعد از آنکه به اقتضای قدر، سلطنت ایران به سلسله صفویه انتقال یافت، در عهد آن سلسله، بلخ با توابع به تصرف ازبک و کابل و توابع به تصرف سلاطین هند، عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان به

تصرف دولت عثمانی درآمد، چنان که بطون سیر به آن مشحون است و حدود و سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه اسلام پناه قرار یافته، معلوم می‌باشد» (همان: ۹۷۹/۳؛ نیز نک. نامه نادرشاه به سلطان محمود عثمانی؛ نوایی، ۱۳۶۸: ۲۸۱).

بدین سان در حاکمیت افشاری، استدلال در ادعای سلطه ارضی در قبال عثمانیان، دوره‌های تاریخی پیش از صفویه بود، زیرا نادر با استناد به تاریخ قبل از صفویه معتقد بود این مناطق متصرفی در عهد صفویه از ایران جدا شده‌اند.

نتیجه‌گیری

مورخان افشاری حداقل در سه سطح موضع‌گیری‌هایی در قبال حاکمیت صفویه و نادر اعم از طرح یا عدم دیباچه مذهبی، نگرش به حاکمیت صفویه و مناسبات نادر با آن و اعلام سلطنت از سوی نادر اتخاذ کردند. این سه مورخ افشاری یعنی مستوفی، استرآبادی و مروی اغلب منعکس‌کننده نقطه‌نظرات چالشی نادر در برابر حاکمیت صفویه بودند. از جمله دیباچه‌های آن‌ها تحت تأثیر سیاست مذهبی نادر قرار گرفته است، در این میان رویه استرآبادی و مستوفی شباهت زیادی با هم دارند، درحالی که رویکرد مروی با آن دو متفاوت است. آن‌ها درباره مناسبات نادر با طهماسب ضمن متهم کردن طهماسب به بی‌کفایتی و بی‌درایتی از صبر و حوصله نادر در قبال وی یاد کرده‌اند، هرچند مروی به دلیل علاقه به صفویه و هم به نادر گرفتار چالش و گاهی تناقض‌گویی شده است، در نهایت به هواخواهی شدید از نادر پرداخت. این مورخان حاکمیت صفوی را براساس نقطه‌نظرات نادر سراسر آسیب برای مردم ایران از دو منظر اختلاف مذهبی و انشقاق ارضی ایران (تجزیه ایران) شمرده‌اند. همچنین هر سه مورخ تقدیرگرا هستند و سقوط صفویه و ظهور نادر را در قاعده تقدیر نگریسته‌اند و نظرات آن‌ها درباره چرایی سقوط صفویه بی‌شباهت به هم نیستند. هر سه در مجموع همسو با نادر، صفویه را محکوم کرده‌اند. این سه مورخ شورای مغان را از منظر نادری بررسی کرده‌اند. هرچند نوشته مستوفی طول و تفصیل زیادی ندارد؛ استرآبادی بیشتر با نگاهی رسمی به عنوان منشی الممالک نادر و نوشته محمدکاظم مروی با تفصیل بیشتری است.

منابع

- آصف، محمدهاشم (رستم الحکما) (۱۳۵۲) *رستم‌التواریخ*، به تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر آوری، پیترو (۱۳۸۷) *تاریخ ایران کمبریج (دوره افشار، زند و قاجار)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- استرآبادی، میرزاهدی‌خان (۱۳۶۶) *دره نادری*، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷۹

- _____ (۱۳۶۸) جهان‌گشای نادری، به‌اهتمام محمد اقبال، تهران: دنیای کتاب.
- اروجی، فاطمه؛ پروان، بیژن (۱۳۹۷) «پژوهشی در دین و سیاست مذهبی نادر»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۲(۲۳)، ۶۲-۴۱.
- بازن، پادری (۱۳۶۵) نامه‌های طبیب نادر، ترجمه علی اصغر حریری، گیلان: شرق.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۳۲) تاریخ حزین، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۰) «دیب‌چانه‌نویسی متون تاریخی افشاریه؛ تداوم»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، دانشگاه الزهراء(س)، ۲۱(۸)، ۶۱-۳۷.
- سالاری شادی، علی؛ رحیم‌لو، یوسف (۱۳۸۳) «انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه»، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز، ۱۶(۱)، ۹۱-۱۰۸.
- سالاری شادی، علی (۱۳۸۳) «محمدکاظم مروی و عالم آرای نادری»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ۷۲ به بعد.
- کشمیری، عبدالکریم (۱۹۵۰) بیان وقایع (سرگذشت احوال نادر شاه)، به تصحیح و تحقیق داکتر کی-بی-نسیم، لاهور: دانشگاه پنجاب.
- طهرانی، محمدشفیع (۱۳۶۹) تاریخ نادرشاهی، به‌اهتمام رضا شعبانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷) فواید الصفویه، به تصحیح و مقدمه مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳) سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۴۴) انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مرعشی صفوی، میرزاحمدخلیل (۱۳۶۲) مجمع‌التواریخ، به تصحیح عباس اقبال، تهران: سنایی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴) عالم آرای نادری، به تصحیح محمدمامین ریاحی، تهران: کتابفروشی زوار.
- مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵) زبده‌التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: موقوفات افشار.
- ملایی، علیرضا (۱۳۹۰) «ملاحظات تاریخی-روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری‌های رسمی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء(س)، ۲۱(۷)، ۱۱۳-۸۷.
- موسوی اصفهانی، میرزاحمدصادق (نامی) (۱۳۶۳) تاریخ گیتی‌گشا، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ و دیگران (۱۳۸۱) «نادر شاه»، ایران در زمان نادر شاه، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- نوابی، عبدالحسین (۱۳۶۸) نادر شاه و بازماندگان (نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری)، تهران: بی‌نا.
- وثوقی مطلق، رجبعلی (۱۳۸۷) «تحلیلی بر خطابه‌های نادرشاه افشار» پژوهش‌نامه تاریخ، ۴(۱۳)، ۱
- هنوی، جونس (۱۳۷۷) زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی.

List of sources with English handwriting

- Astarābādī, Mīrzā Mahdī (1962): *Dorre-ye Nādere*, edited by Seyed Jafar Shahidi, Tehran 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Astarābādī, Mīrzā Mahdī (1989) *Tārīk-e jahāngošāy-e Nāderī*, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian].
- Avari, Peter (1387) *Cambridge History of Iran (Afshar, Zand and Qajar periods)*, translated by Morteza Saqib Far, Tehran: Jami Publications.
- Bazen, Padri (1365) *Nader's doctor's letters*, translated by Ali Asghar Hariri, Gilan: šarq.
- Hanway, Jonas (1986): *The history of Nader Shah (The Life of Nāder Shah)*, Translated by Esmail Dolatshahi, Tehran: Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Ḥazīn Lāhījī, Moḥammad 'Alī (1953) *Tārīk -e Ḥazīn*, Isfahan: ta'yid.
- Kaempfer, Engelbert (1363) *Am hofe des persischen grosskonigs*, translated by Kikau Jahandari, Tehran: kwarazmī.
- Keshmiri, Abdul Karim (1950), *Bayan-e Vaqāye '*, edited by B Nasim, Lahore: Panchap University,
- Lockhart, Laurence (1344) *The fall of the Safavi dynasty and Afghan occupation of Persia*, translated by Esmail Dolatshahi, Tehran: Bongāhe Tarjameh va Našr-e Ketāb.
- Lekhart, Lawrence (1331) *Nader Shah*, translated and adapted by Mushfaq Hamdani, Tehran: Chāpkhāne- shārgħ.
- Marashi Safavi, Mirza Mohammad Khalil, (1983) *Majma' ul-Tawārīk*, corrected by Abbas Iqbal, Tehran, Sanai
- Marvī, Moḥammad Kāzem (1990): 'Ālam Ārāy-e Nāderī, edited by Mohammad Amin Riahi, Tehran: 'Ālam.
- Moḥammad Hāšem Āsef [Rostam Al-Hokamā],(1978): *Rostam ul-Tawārīk*, by: Moḥammad Mošīrī, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Mollaiy Tavani, Ali Reza, (2011), *Methodological Reflections About identity and Credibility of the Official Historiography*, "Historical Perspective and Historiography"Alzahra University, Volume 21, Issue, 7 April.
- Mostofī, Moḥammad Moḥsen (1996): *Zobdat ul-Tawārīk*, Behroz Godarzi, Tehran: moghofat afshar.
- Mousavi Nami Isfahani (1984) *Tārīk-e Gītī Gošā*, introduction of Saeed Nafisi, Tehran: Eqbāl.
- Navaei, Abdul Hossein, (1989), *Nader Shah and his survivors (royal letters and mandatory political documents)*, Tehran.
- Orouji, Fatemeh, BIjan Parvan, (2019), *Nader's religious policy- Nader and religion*, Journal of Historical Researches of Iran and Islam, University of Sistan and Baluchestan, Volume 12, Issue 23 - Serial Number 23.
- Petroshevsky (1381), "Nader Shah", Iran during the time of Nader Shah, Minorsky, Petroshevsky, Lekhart and others, translated by Rashid Yasmi, edited by Ali Asghar Abdulahi, Tehran: Donyā-ye Ketāb.
- Qazvini, Abu Al-Hasan, (1988), *Fawa'id al-šafawiyah*, edited and introduced by Maryam Mir Ahmadi, Tehran: Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Rashtiani, Godars (2013) " The prefaces of Afsharid Historical Texts; Continuity and Transition in Iranian Historiography", *Historical perspective and historiography*, al-Zahra University, Volume 21, Issue 8, November 2011, pp 37-61.
- Salari Shadi, Ali (1383) "Mohammed Kazem Maravi and Alam Arai Naderi" book of the month of history and geography, 1383, No. 72.
- Salari Shadi, Ali, Rahim Lo, Yousef (2013) "The extinction of the Safavid dynasty from the

perspective of Iranian historians after the fall of the Safavid dynasty", Journal of the Faculty of Humanities and Social Sciences of Tabriz University, No. 16, pp. 91-108.

Sultan Hashem Mirza, (2000) *Zabur al-Dawood*, with corrections and comments by Abdul Hossein Navaei, Tehran: written heritage.

Tehrani, Mohammad Shafi (1990), *History of Nader Shahi*, by Reza Shabani, Tehran, Institute for Cultural Studies and Research.

Vothoughi Mutlaq, Rajab Ali, (1399), "THE ANALYSIS OF NADER SHAH AFSHAR'S SPEECHES", *paZuheSh Tavārīk*, shomareh 13.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



The approach and narration of historians of the Afshariya period towards the Safavid dynasty¹

Ali Salarishadi²

Received: 2023/02/21
Accepted: 2023/07/20

Abstract

Official historians are often part of the government and their writings reflect the views and policies of the ruling system. They usually try to present a narrative that is consistent with the government's thinking and attitudes. However, as far as the official historians of Afshariya are concerned, the matter was complicated by the political and religious complications, the fall of the Safavid dynasty and the rule of Mahmud, and the developments that led to the rise of Nader Shah. Moreover, Nader Shah pursued particular and different approaches against the Safavids. Therefore, Afshari historians found themselves in a complicated situation. Therefore, it was difficult for these historians to tell the history of the Safavids and their fall. The problem is, under such difficult circumstances, how did the Afsharian historians portray Nader's relationship with the Safavid legacy and his clashes with the Safavids? The author tries to evaluate the process and method of narration of Afshariya historians about the Safavids in those special and complex conditions with a descriptive and analytical method. The article finally comes to the conclusion that Afshari historians inevitably viewed the Safavid period with suspicion and criticism. Because Nader, who was somewhat coincidentally associated with the heir of the Safavid dynasty, Shah Tahmasb II, was always thinking of dismissing him and whenever there was a suitable opportunity, he challenged the Safavids. Therefore, Afshari historians confirmed Nader's attitude. They insisted on the correctness of his action against the Safavids and often condemned and blamed the Safavid rule.

Key words: historians, Estrabadi, Mervi, Mustufi, Nader, Safavid.

1. DOI: 10.22051/hph.2023.42870.1651

2. Associate Professor of the Institute of Humanities and Cultural Studies, Thren, Iran.
alisalarishadi@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507